

در یکی از شعب موزه لوور موسوم به *Musée des arts décoratifs* یک اکسپوزیسیون از صنایع و نقاشی های ایران دادند که چند ماهی برقرار و با حق‌الدخول یک فرانک هر کس می‌توانست تماشای آثار عتیقه ایران را (یعنی فقط آثار نقاشی و تصویر کاری و نحو آن نه ظروف یا چینی یا منسوجات و نحوه) بنماید. باری در این اکسپوزیسیون بنده بیش از پنج شش هزار صورت کار ایران و نسخ صورت دار و جلد های نفیس اعلی دیدم و با خود فکر کردم که پس از پنج شش هزار کتاب صورت دار و صورت های علیحده دیگر در ایران چه چیز آیا باقی مانده است و در این اکسپوزیسیون هریک از متمولین فرانسه یا خارجه هر چه از این قبیل کتاب و صورت داشتند برای اکسپوزیسیون امانت گذارده بودند و پس از اختتام کار هر کسی مال خود را به منزل خود برد. در خصوص فهرست های کتابخانه های اروپا مرقوم فرموده بودید، بواسطه طول مفرط عریضه دیگر جرأت نمی‌کنم چیزی در آن خصوص عرض کنم و می‌گذارم برای عریضه های بعد و امیدوارم از این اطناب طویل بنده را معذور فرمائید الکلام بیجر الکلام، جلوی خود را نتوانستم نگاه دارم.

مخلص حقیقی قدیمی، محمد قزوینی

علیرضا رزمگیر

بوشهر

مدرسه سعادت مظفری بوشهر

مقاله محققانه و سودمند خانم نوشین انصاری (محقق) تحت عنوان «کتابخانه های ایران از تأسیس دارالفنون تا انقلاب مشروطیت»، که در صفحه ۶۶۷ شماره دی و بهمن ۱۳۶۴ مجله گرامی آینده درج شده بود، از یکسو نشانه آگاهی و احاطه نویسنده به مآخذ معتبری در این زمینه بود و از سوی دیگر، حاوی نکات ارزشمند بی‌شمار. از آن جمله در باب تشکیل کتابخانه اسلامی بوشهر که «توسط بیست عضو مؤسس که بعضی جوانان هستند» تأسیس شد، سندی بدست داده‌اند که نشان می‌دهد با آن که «از آقایان علمای اعلام فتاوی متعدده در وجوب افتتاح آن» اخذ گردید، و با توجه به این که «مجموعه این کتابخانه مشتمل بر بعضی کتب دینی و تصنیفات ایمانیه و جراید اسلامییه ذکر شده است ظاهراً پس از مدت کوتاهی، کتابخانه، مورد انتقاد بدخواهان و بدگویان واقع می‌شود ولی پس از درج مقاله شدیدالحنی در روزنامه حبل‌المتین، تغییری در رویه مخالفان حاصل و توجه بیشتری به کتابخانه جلب می‌شود».

این مخالفتی که سرانجام به موافقت انجامید، یادآور جریاناتی است که چند سالی پیش از آن، نیز در مورد تشکیل هسته اصلی مدرسه سعادت مظفری بوشهر به شکل دیگری به چشم می‌خورد. تفصیل آن را مرحوم حاج شیخ عبدالکریم کازرونی، معروف به «سعادت»، اولین رئیس رسمی معارف بوشهر، در سالنامه فرهنگ جنوب، سال ۱۳۳۷ ش، ضمن مقاله‌ای مشروح بیان می‌دارد که اجمال قسمتی از آن، این است که در سال ۱۳۱۷ هجری قمری حکمران بوشهر و خلیج فارس مرحوم احمدخسان در بابیگی، (حاکم بوشهر)، پس از مراجعت از بندر لنگه و خواباندن شورش که وسیله متنفذین آنجا صورت گرفته بود، به فکر تأسیس مدرسه‌ای در بوشهر می‌افتد و برای این منظور، از انجمن معارف که به تازگی در تهران تشکیل شده بود، تقاضای مدیری کارآزموده می‌کند. انجمن معارف هم بنا

به‌دستور وزیر وقت علوم، مرحوم آقای محمد حسین کازرونی را که در آن زمان معلم ادبیات، مدرسه افتتاحیه تهران بود، انتخاب نموده و در اوایل ذی‌قعدة ۱۳۱۷ قمری به‌بوشهر اعزام می‌کند. نامبرده هم پیش از ورود به‌بوشهر، ابتدا به‌شیراز رفته، برادرشان آقای عبدالکریم را که در آن زمان در مدرسه علاءالدین حسین به‌تحصیل ادبیات و علوم می‌پرداخت، به‌همکاری و معاضدت دعوت نموده، به‌اتفاق وارد بوشهر می‌شوند.

در ابتدای کار، مرحوم دریابیکی، خانه «حاج محمد حسین صفر» را که در مرکز بوشهر و نزدیک حسینیه (برحه کازرونیها)، واقع شده بود، به‌منظور تشکیل مدرسه، اجاره می‌کند و آقای محمد باقر بهبهانی را که مدتها منشی تجارتخانه ملك‌التجار بود، با مرحوم میرزا حسین فاضل اهرمی متخلص به‌معتقد، و میرزا علی، و میرزا آقا دلال شیرازی را به‌سرپرستی و ارشاد بیست تن از کودکان دشتی و تنگستان، وامی‌دارد و اینان مدرسه‌ای را به‌طریق مکتب‌خانه در دو اتاق خانه یاد شده، بر روی گلیم برگرار می‌کنند و در نخستین مرحله، قرائت جزو اول قرآن را به‌کودکان یاد شده، تعلیم می‌دهند. این کودکان عموماً تهیدست و بی‌سرپرست بوده، بهمین جهت علاوه بر فراگرفتن درس، اطعام و نگهداری می‌شوند.

اهالی بوشهر، در ابتدای امر، نه‌تنها هیچ واکنش مثبتی نسبت به‌تشکیل مدرسه نشان نمی‌دهند، بلکه در مدت دو ماهی که از تأسیس آن می‌گذرد، حتی برای نمونه یک نفر هم پیدا نمی‌شود تا فرزندش را به‌مدرسه بفرستد. بدین ترتیب، مدرسه مورد انتقاد بدخواهان و بدگویان واقع شده، آنان با دامن‌زدن به‌شایعات بی‌اساس، در پی دلبرد نمودن مؤسسان آن برمی‌آیند ولی از آنجایی که پاره‌های ابر برای مدتی کوتاه می‌توانند جلو پرتو افشانی خورشید را بگیرند، بمحض ورود آقای محمد حسین کازرونی، معروف به «سعادت» و برادرشان به‌بوشهر و معرفی آنان از سوی معتمدین شهر و آگاهی عموم اهالی، از آمدن ایشان و نیت خیرشان و همچنین اطلاع حاصل نمودن از جد ایشان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم مجتهد که سالهای متمادی عالم و پیشوای بوشهریان [بوده] و در مسجد دهشتی امام جماعت و پیشمازی داشته بتدریج به‌دین و ملاقات آنان شتافتند.^۳

بدین ترتیب، با ارشادات تجار و مردم خیر و معارف پرور شهر، رفته رفته و به‌تدریج، تغییری در رویه مخالفان حاصل می‌شود و نسبت به‌تشکیل مدرسه علاقمندی و حسن‌ظن نشان داده، با اطمینان خاطر، کودکان خود را به‌مدرسه می‌سپارند. استقبال اطفال به‌تدریج سبب شد تا آن‌که «در پایان سال ۱۳۱۸ قمری، عده شاگردان مدرسه به‌سیصد و پنجاه نفر بالغ گردید»^۴. و بالاخره در همین سال، «خانه‌ای که مدرسه در آن تشکیل یافته با آن‌که متجاوز از ده اتاق داشت گنجایش آنها را نداشت»^۵. تشویق و ترغیب اهالی، در فرستادن کودکان به‌مدرسه، موجب شد که مرحوم دریابیکی قطعه زمینی را که از سوی ملك‌التجار به‌حاج معین‌التجار بوشهری واگذار شده بود، برای احداث مدرسه برگزیند و با وجوهی که مردم خیر و فرهنگ‌پرور این سامان پرداختند آن را بصورتی آبرومند درآورد که شرح کامل آن مجالی و مقالی دیگر می‌خواهد که خود موضوع مقاله‌ای جداگانه تواند بود.

آنچه قابل تأمل است اینکه تشکیل مدرسه سعادت مظفری بوشهر، مصادف است با سلطنت مظفرالدین‌شاه قاجار. پادشاهی که از نظر ترقی و توسعه معارف جدید، نسبت به‌پدرش، ناصرالدین شاه تفاوتی فاحش دارد. وی اصولاً مردی است که با معارف جدید سر‌ناسازگاری ندارد. مانند پدرش به‌دارالفنون بدبین نیست و از پیشرفت علوم و پدید آمدن روشنفکران چندان واهمه‌ای به‌دل راه نمی‌دهد. بهمین جهت از سوی خیرخواهان و دانش‌پژوهان، فرهنگ دوستی و معارف پروری، در

۳- عبدالکریم سعادت، مقاله «مختصری از تاریخچه مدرسه سعادت بوشهر»، سالنامه فرهنگ

بنادر جنوب، ۱۳۳۷.

۴-۵- همان مرجع.

این دوره تبلور خاص خویش را داراست. صدراعظم او، امین‌الدوله، نیز مزدی است که در نشر معارف و تأسیس مدارس جدید مشوق روشنفکران روزگار خود است. وی «در یازدهم ذی‌قعدة ۱۳۱۴ که سال دوم سلطنت مظفرالدین شاه بود به تهران احضار و به ریاست وزراء و بعد به وزارت اعظم و سپس در رجب ۱۳۱۵ به مسند صدارت عظمی متمکن آمد... نخست به جهت انتشار معارف و علوم، انجمن معارف را تشکیل و مدرسه رشدیه را تأسیس فرموده، دوازده هزار تومان از کیسه همت خود بدو صرف نمود...» امین‌الدوله، پیش از صدارت و در زمانی که والی آذربایجان بود، «بهتر اقدامی که نموده تأسیس مکتبی بوده است بنام رشدیه بهسبب جدید...» و «... در اندک مدتی بدر تمدن را کاشته...» و در اثر مساعی وی اولین دبستان، «... در سال ۱۳۰۵ ه. ق بوسیله مرحوم میرزا حسن رشدیه در محله ششکلان تبریز دایر شده است.» انجمن معارف که برای نخستین بار در سال ۱۳۱۵ ق بوجود می‌آید، «روزنامه‌های بنام «معارف» نشر می‌دهد که اولین شماره‌اش روز اول ماه شعبان ۱۳۱۶ بیرون آمده است.» از کارهای مثبت این انجمن، با تمام کشمکشها و اختلافات درون گروهی، یکی آن است که «اعلام» می‌نماید عده‌ای از اطفال فقرا را برای تحصیل مجانی، می‌پذیرد. این اقدامی است خیرخواهانه و در خور ستایش. بدین ترتیب «انجمن معارف در ماه ربیع‌الثانی ۱۳۱۶ بواسطه هجوم آوردن اطفال فقرا به قسمت مجانی مدرسه علمیه برحسب وعده‌ای که از پیش داده یک مدرسه مجانی مستقل بنام «شرف» دایر می‌سازد. این مدرسه تحت ریاست میرزا علی‌اکبر خان ناظم الاطیای کرمانی بزودی دایر می‌شود و طولی نمی‌کشد که قریب دویست نفر از اطفال فقرا در آنجا جمع شده مجاناً به تحصیل می‌پردازند...» از یکسو خیرخواهان جامعه چون ملت را در عدم آگاهی و بی‌سوادی آنان می‌دانستند، برای رفع این نقیصه، به توسعه معارف جدید همت گماشتند و از سوی دیگر شور و اشتیاق و استقبال مردم، آنهم در شرایطی که فقر و فاقه بشدت زندگی آنان را تحت فشار قرار داده بود و همچنین نبودن امکانات کافی، بویژه معلم و مدرسه و کتاب مناسب، قابل تحسین است. همت خیرخواهان و شوق مردم بر روی هم موجب ازدیاد مدارس می‌شود بطوری که تعداد مدارس در عهد مظفرالدین شاه تا سال ۱۳۲۳ قمری تنها در تهران به سی‌وشش باب رسید^{۱۲} که جمگی این مدارس معمولاً با هزینه مردم فرهنگ‌پرور تأسیس می‌شد. یکی از این مدارس، مدرسه افتتاحیه است که آقای محمد حسین کازرونی معروف به «سعادت» از معلمین درجه اول این مدرسه است. مدرسه‌ای که «افتتاح‌الملک» تمام سعی و کوشش خود را صرف توسعه و تکمیل آن می‌نمود^{۱۳} و با بودجه‌ای که از میرزا رضاخان ارفع‌الدوله تأمین می‌شد گروهی اطفال بی‌بضاعت در آن پذیرفته شده، بصورت مجانی، تحصیل می‌کردند^{۱۵}.

آقای محمد حسین کازرونی که به تصریح انجمن معارف و تأیید وزیر وقت علوم، مردی است که به زیور امانت و دیانت آراسته و به کمال فضل و ادب پیراسته و از علوم عربیت و ادبیت و حکمیت

۶- ناظم‌الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، تهران، چاپ چهارم، (آگاه - نوین)، ۱۳۶۲، ۱/۱۵۷.

۷- یحیی دولت‌آبادی، حیات یحیی، تهران، چاپ اول، (ابن سینا)، ۱/۱۸۵.

۸- تاریخ بیداری ایرانیان، ۱/۱۵۷.

۹- دکتر محمد اسماعیل رضوانی، انقلاب مشروطیت ایران، تهران، چاپ سوم، (کتابهای

یحیی)، ۱۳۵۶، ص ۴۳.

۱۰- همان کتاب، ص ۴۵.

۱۱- حیات یحیی، ۱/۱۹۷.

۱۲- همان کتاب، ۱/۲۱۵.

۱۳- انقلاب مشروطیت ایران، ص ۴۵.

۱۵- ر.ک: همان کتاب، ۱/۲۸۳.

۱۴- ر.ک: حیات یحیی، ۱/۲۳۹.

کاملاً با اطلاع و از معلمین درجه اول مدرسه افتتاحیه است^{۱۶}، از سوی انجمن یادشده، منتخب و برای تدریس، اداره و راه‌اندازی مدرسه سعادت روانه بوشهر می‌گردد. وی پس از ورود به شهر به‌اعتبار مدرسه سعادت مظفری بوشهر، به «سعادت» مشتهر می‌شود و مدت حدود شانزده سال از عمر خود را در پست مدیریت، معلمی ادبیات فارسی و زبان عربی، صرف تعلیم و تربیت نونهالان این سامان می‌کند.

باری عدم استقبال اهالی بوشهر در ابتدای کار مدرسه، تا اندازه‌ای طبیعی می‌نماید چرا که عدم آگاهی مردم درباره معارف جدید از یکسو و نیز مخالفت‌های گروهی دیگر که در این دوره، مدارس جدید را در سطح مملکت، خانه‌شیاطین می‌نامیدند و آن را مرکز فساد و فرنگی‌مآبی می‌شمردند؛ جملگی، عواملی است که در مجموع حالت رمیدگی و عدم تطابق مردم را با معارف جدید، طبیعی نشان می‌دهد. ولی بدلیل بردباری و خوی مسالمت آمیزی که اهالی این خطه دارند، هیچگاه بوشهر صحنه مخالفت‌های حاد و زننده چون دیگر جای‌ها نبوده است بویژه آن که کمی پیش‌تر، بوشهر گاه‌گاه ولو برای مدتی کوتاه، مرکز تجمع و ملاقات آزادمردان و پیشوایان بزرگی در این دوره بوده است؛ بطوری که مرحوم حاج محمد رضا بهبهانی که یکی از تجار محترم بوشهر بوده و چند دوره به‌نماینده‌گی مجلس شورای ملی انتخاب شده... چنین حکایت می‌کرد که ایام توقف سید جمال‌الدین [اسدآبادی] و ملک‌المتکلمین در بوشهر يك فصل تازه‌ای پدید آمد و در فیض و سعادت به‌رومی مانگشاده شد و چون شهر تاریکی که غفلتاً از وجود خورشید و ماه منور شود قلوب و ارواحشان، روشنی گرفت...^{۱۷}

۱۶- صورت فرمان وزارت علوم در اعزام مرحوم محمدحسین سعادت برای افتتاح مدرسه بوشهر، سالنامه فرهنگ بنادر جنوب.

۱۷- دکتر مهدی ملکراده، زندگانی ملک‌المتکلمین، تهران، (علی‌اکبر علمی)، ۱۳۲۵، ص

۵۷ و ۵۶.

قزوینی از نگاه راننده غنی

مرحوم محمد قزوینی پس از اینکه به‌ایران بازگشت در طبقه دوم خانه‌ای سکنی گرفت که در طبقه اولش دکتر سید علی شایگان منزل داشت. به‌مناسبت فرود آمدن قزوینی بدانجا، غالب روزها یکی دو تن از ادبای طراز اول و رجال ادب دوست (مثل فروغی و سید نصرالله تقوی) بدان‌خانه به‌دیدن قزوینی می‌رفتند. یکی از کسانی که بیش از دیگران به‌آنجا آمد و شد می‌کرد، دکتر قاسم غنی بود که با اتوموبیل شخصی و راننده به‌آنجا می‌رفت. شهربانی وقت، که این آمد و شد را زیر نظر داشت مأموری را برمی‌گمارد تا اسامی دیدار کنندگان را به‌دست آورد و احتمالاً از مطالب و حرف‌هایی که در آن محفل گفته می‌شده است آگاه شود. مأمور خفیه چون راهی به‌درون مجلس قزوینی نمی‌یابد به‌نگزیر روزی از راننده غنی می‌پرسد اینجا چه خبرست که تقریباً هر روز با ارباب می‌آیید و گاهی هم صاحب خانه را سوار اتوموبیل می‌کنی و بازمی‌گردانی و بالاخره می‌پرسد اینها که در اتوموبیل سوار می‌شوند چه‌نوع حرف‌هایی باهم می‌زنند.

راننده غنی می‌گوید آنقدر که فهمیدم که این پیر مرد خل وضع است و حرف‌هایی که می‌زند يك پاپاسی نمی‌آزد. نه به‌درد دنیا می‌خورد و نه آخرت. همه‌اش صحبتشان از کتاب است. ارباب من هم بیخودی شیفته این حرف‌های آسمان ریسمون این پیر مرد قدیمی شده است. چیز دیگری از حرف اینها سر درنی‌آورده‌ام. همه‌اش از پدر و جد آدم‌های قدیمی حرف می‌زنند.

بعدها، راننده این مطلب را به دکتر غنی گفته بود و دکتر غنی پس از شهریور بیست آن را برای دوستان خود تعریف می‌کرده است.